

تحلیلی بر دیدگاه‌ها در حدود اختیارات ولی فقیه در حریم خصوصی افراد

محمد کاکاوند*

سجاد ترکاشوند**

چکیده

در منابع دینی برای فقیه ولایت عام در نظر گرفته شده است و ولی فقیه با توجه به دارا بودن مقام فقاہت، در حکومت اسلامی، ولایتش عام است همچنان که ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عام است چراکه ولایت فقیه همان ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله است و دخالت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت در تمامی امور مردم حتی در حریم خصوصی افراد براساس مصالح و مفسد انجام می‌شود و نمونه‌هایی هم در تاریخ گواه این مدعا هست. با توجه به این نکته - چون ولی فقیه نسبت به فقها دیگر در اداره امور جامعه دارای اختیار بیشتری است - دخالت ولی فقیه در امر نکاح، صغار ... می‌توان گفت محدوده اختیارات ولایت فقیه، حریم خصوصی را هم شامل می‌شود. این دخالت‌ها براساس مصالح و مفسد صورت می‌پذیرد و ولی فقیه با توجه به مصالح و مفسد می‌تواند بدون اذن در حریم خصوصی افراد تصرف داشته باشد و اگر این دو اصل در اختیارات ولی فقیه رعایت شود به حکم شرع کسی نمی‌تواند از حکم ولی فقیه مبنی بر دخالت در حریم خصوصی افراد براساس مصالح و مفسد تخطی داشته باشد.

واژگان کلیدی

حدود، اختیار، ولی فقیه، حریم خصوصی.

kakavandm1362@gmail.com

s.t.d.t.1367@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۴

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه ملایر.

** دانشجوی دکتری حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۳

طرح مسئله

در حکومت اسلامی برای پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ اختیاراتی برشمرده شده است، با توجه به اینکه فقیه جامع‌الشرایط نیز نایب عام معصومین ﷺ به حساب می‌آید دارای اختیاراتی است که می‌شود گفت همان اختیارات حکومتی ایشان است. بحث حریم خصوصی یکی از مسائل مهمی است که امروزه در جامعه اسلامی مطرح است و اسلام هم برای حفظ حریم خصوصی آحاد جامعه مسلمین تأکید فراوانی دارد و تجسس در این مورد را نهی کرده است: «و لا تجسسوا». حال با این پیش زمینه که حفظ حریم خصوصی افراد واجب و ورود به آن ممنوع است؛ آیا ولی فقیه می‌تواند به حریم خصوصی افراد «اعم از جان، مال و آبرو» ورود کند یا در حریم خصوصی افراد تجسس داشته باشد؟ بنابراین در این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی و با نگاهی نو به این مسئله پرداخته شده است.

۱. تعریف مفهومی

با توجه به اختلاف مبانی اهل لغت و اصطلاحات گوناگون علوم، ضرورت دارد به لحاظ مفهومی و اصطلاحی دو لغت «ولی» و «فقیه» مورد کنکاش قرار گیرد سپس به مباحث دیگر پرداخته شود: «ولی» در کتب لغتی فارسی به معنای دوستدار، یاری‌دهنده، ... آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۴ / ۲۰۵۵۰؛ عمید، بی‌تا: ۱ / ۸۹۵) در کتب لغتی عربی با معنای قرب و نزدیکی، صاحب و ... به کار رفته است. (جوهری، ۱۴۱۰: ۶ / ۲۵۲۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵ / ۴۰۶) در مورد معنای اصطلاحی ولی ذکر شده است که «ولی» همان دارا بودن حق تصرف و سرپرستی امور دیگری است. (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۳ / ۲۱۵). حقوق‌دانان نیز در مورد تعریف ولی آورده‌اند:

کسی که به حکم قانون اختیار دیگری یا دیگران را در قسمتی از امور دارا هست.
(لنگرودی، ۱۳۸۸: ۷۵۸)

در نتیجه «ولی» در لغت و اصطلاح کسی است که به حکم قانون و شرع، حق تصرف و سرپرستی برخی افراد را داشته باشد. «ولایت» در کتب لغتی و اصطلاحی به معنای مختلفی به کار رفته است؛ ولایت در کتب لغت فارسی به معنای حکومت کردن، فرمانروایی و ... به کار رفته است. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۴ / ۲۰۵۴۶؛ عمید، بی‌تا: ۱ / ۸۹۵؛ قرشی، ۱۴۱۲: ۷ / ۲۵۴) ولایت در کتب لغت عربی به معنای نصرت و یاری، سلطان، معنی تولى امر. (زبیدی، ۱۴۱۴: ۲۰ / ۳۱۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵ / ۴۱۰؛ مشکینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۵۷۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۸۵)

ولایت در اصطلاح فقهی به معنای سلطه بر دیگری و یا دیگران از لحاظ جانی و یا مالی یا هر دو

به حکم عقل و یا شرع. (خلخالی، ۱۴۲۲: ۲۲۷؛ ر.ک: منتظری نجف آبادی، ۱۴۰۹: ۱ / ۱۴۶) حقوق‌دانان نیز در مورد ولایت گفته‌اند: ولایت، سلطه‌ای است که شخص بر مال و جان دیگری پیدا می‌کند. (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲ / ۱۸۵) از بین تعاریف پیش گفته این تعریف را برمی‌گزینیم که ولایت عبارت است از سلطه‌ای که شخص بر جان یا مال غیر پیدا می‌کند فرقی نمی‌کند که این سلطه قانونی (عقلی) باشد یا شرعی، بر جان باشد یا بر مال و یا هر دو. (بحر العلوم، ۱۴۰۳: ۳ / ۲۱۰) با این تعریف، فرق ولی با ولایت مشخص شد؛ ولایت جایگاه و قلمرو سلطه شخص است اما ولی شخصی است که مستحق ولایت و سلطه می‌شود.

فقیه در لغت از ریشه فقه است و فقه دارای معانی مختلفی است. برخی گفته‌اند: و به معنی ادراک شیء و علم به آن و هر علمی به شیء را فقه می‌گویند. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴ / ۴۴۲) برخی گفته‌اند فقه یعنی به معنی مشقت و زحمت است. (ابن اثیر، ۱۴۱۸: ۳ / ۴۶۵). پس تعریف لغوی فقه از نظر لغت‌شناسان مختلف است ولی قدر مشترک آنها اینکه فقه یعنی علم، ادراک و فهم دقیق چیزی است. فقیه در اصطلاح با تعاریف مختلفی همراه است. فقیه عالمی است که با مشقت و سختی احکام را به دست می‌آورد. (زمخشری، ۱۴۱۷: ۳ / ۴۶) معنای مشهور فقهی و اصولی فقه یکی هست اکثر اصولیون و فقها می‌گویند: «هو العلم بالاحکام الشرعیه الفرعیه عن ادلتها التفصیلیه». (ابن شهید ثانی، ۱۴۲۰: ۲۶؛ نراقی، ۱۳۸۸: ۱ / ۳۰؛ شهید اول، ۱۴۱۴: ۱ / ۳۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۳۲) فقه یعنی علم به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلیه. تعریفی که ما از فقه می‌توانیم برگزینیم، این است که «فقه» یعنی علم به احکام شرعی عملیه از ادله تفصیلیه برای تحصیل سعادت اخروی. (شهید اول، ۱۴۱۹: ۱ / ۴۰؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۶) و دلیل خود را استناد به آیه و روایتی می‌نماییم:

فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ. (توبه / ۱۲۲)

چرا از هر گروهی یک دسته کوچ نمی‌کنند تا در امر دین بصیرت کامل پیدا کنند.

حدیث نبوی: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَقِيهَا». (کلینی،

۱۴۰۷: ۱ / ۴۹؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۶: ۱۳۴؛ ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۵: ۴ / ۸۰) هرکس چهل حدیث از احادیث ما حفظ کند، خداوند او را روز قیامت فقیه و عالم محشور می‌کند. آیه بیانگر این است که گروهی در دین، آگاهی پیدا کنند و طبق روایت، کسانی که احادیث را می‌دانند، آگاه هستند. پس نتیجه می‌گیریم فقیه کسی است با زحمت و سختی فراوان، علم و بینش عمیقی در مسائل حرام و حلال به دست می‌آورد تا تحصیل سعادت دنیوی و اخروی بنماید.

۲. تعریف حریم خصوصی

حریم خصوصی از دو واژه حریم و خصوصی تشکیل شده است که معنای خصوصی (شخصی) بدیهی است. حریم از ریشه حرم به معنای چیزی که نباید به آن نزدیک شد، صیانت از حقوق. (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۴ / ۱۷۸؛ فیومی، بی تا: ۲ / ۱۳۳) هر امر ممنوعی است که هتک آن جایز نباشد. (ابوجیب، ۱۴۰۸: ۸۶) مسح و لمس آن جایز نیست. (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۳ / ۹۴؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲ / ۴۶) حریم در فقه یعنی هر چیزی که نزدیک شدن به آن برای غیر صاحبش ممنوع است. (صدر، ۱۴۱۷: ۲۸۵) حریم در اصطلاح حقوق معنای منع است به این دلیل تعرض دیگران به حق صاحب حریم، ممنوع است. (لنگرودی، ۱۳۸۸: ۳ / ۱۶۵۳) تعریفی از حریم خصوصی در فقه و حقوق به عمل نیامده است ولی در قوانین بین‌المللی تعاریفی از آن توسط محققان صورت گرفته است.

شورای اروپا در تعریف حریم خصوصی چنین آورده:

عبارت است از امور مربوط به زندگی خصوصی، خانوادگی و مسکن، تمامیت جسمی و روحی، آبرو، اعتبار و شهرت و حیثیت افراد.. (خاکی، ۱۳۹۷: ۷۰)

برخی از محققان نیز گفته‌اند:

حریم خصوصی این حق را به یک شخص می‌دهد که بتواند دیگران را از نگاه کردن، استفاده کردن، یا تعرض به حوزه خصوصی خود بازدارد. (طالابی طادی، ۱۳۹۶: ۸۳)

برخی دیگر گفته‌اند:

قلمرو و محدوده‌ای از اعمال و ویژگی‌های هر شخص که برای عموم آشکار نبوده و در ابتدا به فرد معینی اختصاص دارد و وی نیز تمایل به افشای آن را ندارد. (شهباز، ۱۳۹۴: ۹۶)

برخی دیگر آورده‌اند:

عبارت است از حق اولیه افراد در مصون ماندن حوزه خصوصی ایشان از هرگونه مداخله و تعرض. (دانش پور، ۱۳۹۵: ۲۲)

معیار و ضابطه حریم خصوصی، اشخاص هستند البته شرع، عرف و حقوق برخی از این حریم‌ها را مشخص کرده است. بنابراین حریم عمومی نیز به تبع قانون و شرع مشخص شده است پس حریم

عمومی فضای رفتاری اجتماع است که برای عموم مردم باید حریم امنی باشد. امنیت جانی، مالی، آبرویی، حیثیتی، امنیتی و اخلاقی و ... جایگاه حریم عمومی در سلامت جامعه تعیین‌کننده است. (رکن آبادی، ۱۳۹۶: ۲) و هرکجا که حریم شخص نباشد و مربوط به حکومت و عموم مردم باشد حریم عمومی است.

۳. دیدگاه‌های مختلف در مورد ولایت فقیه

میان فقها در مورد حدود اختیارات ولایت فقیه دو نظریه وجود دارد که در ذیل ضمن اشاره، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند:

الف) ولایت مطلقه

«فقیه دارای ولایت استقلالی تصرف در امور عامه و مسائل جامعه و مردم است و تصرف دیگران در امور مربوط به زندگی خصوصی و اجتماعی آنها منوط به إذن فقیه است. به همان گونه که برای امام معصوم علیه السلام ثابت شده است. اصل و قاعده ابتدایی در هر مورد از ولایت عامه که ولی معینی از طرف شرع مشخص شده آن است که ولایت آن بر عهده فقیه جامع است.» (عمید زنجانی، ۱۴۲۱: ۲ / ۳۳۸) براساس این نظریه، هرگاه فقیه جامع‌الشرایط تشکیل حکومت بدهد همان ولایتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در امر اداره جامعه داراست، او هم دارا هست، و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت نمایند. این تصور که اختیارات حکومتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیشتر از حضرت علی علیه السلام بود، یا اختیارات حکومتی امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از فقیه است، باطل و مردود هست. (همان)

ب) محدودیت ولایت

ولایت «فقیه» به صورت عام و مانند ولایت ائمه نیست، بلکه فقیه در موارد خاصی ولایت دارد که ادله فقهی به طور قطعی آن را به اثبات رسانیده است. مانند ولایت بر اموال مجهول المالک و ولایت بر امور حسبه و نظایر آن. براساس این نظریه بخشی از ولایت امام از فقیه سلب شده است، مانند اختیار جهاد ابتدایی. (عمید زنجانی، ۱۴۲۱: ۲ / ۳۴۱)

این نظریه طبق نظر مشهور فقها قابل مناقشه است چراکه بسیاری از فقها بر این عقیده‌اند که ولایت ولی فقیه مطلق بوده و در تمام شئون، ولایت مطلق دارد. مثلاً امام خمینی در اثبات این نظر آورده است:

وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام داشتند، بعد از غیبت، فقیه

عادل دارد، برای هیچ کس این توهم [تصوراً] نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه علیهم‌السلام و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت - یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است - هست، نه شأن و مقام برتر و غیرعادی. (امام خمینی، ۱۴۲۱: ۲ / ۴۶۷)

از این نظر امام خمینی فهمیده می‌شود که اولاً همان ولایتی که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام داشته‌اند، ولی فقیه نیز آن ولایت را دارد و ثانیاً این ولایت محدود نیست و ثالثاً این ولایت، شأن و مقام نیست بلکه حکومت و اجرای قوانین است. همچنین در روایاتی که فقها برای اثبات ولایت فقیه استناد کرده‌اند؛ روایاتی مشاهده می‌شود که دلالت بر ولایت مطلقه می‌کنند که دو مورد را ذکر می‌نماییم: «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ». (نوری، ۱۴۰۸: ۱۷ / ۳۲۱)

علما حاکم بر مردم هستند. فقها از این روایت برای اثبات ولایت فقیه استفاده کرده‌اند. (امام خمینی، ۱۴۲۱: ۲ / ۶۵۱؛ خمینی، بی‌تا: ۳۰، منتظری نجف آبادی، ۱۴۱۷: ۱۶۲؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۵: ۴۶۵)

این روایت می‌گوید که علما می‌توانند بر مردم حکومت کنند و از اطلاقش فهمیده می‌شود که حکومت کردن در تمام شئون مردم هست.

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْوَأَجِبُ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ الْإِسْلَامِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ لَا يَعْمَلُوا عَمَلًا وَلَا يُقَدِّمُوا يَدًا وَلَا رَجُلًا قَبْلَ أَنْ يَخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ إِمَامًا عَفِيفًا عَالِمًا وَرِعًا عَارِفًا بِالْقَضَاءِ وَالسُّنَّةِ - يَجِبِي فِيئَهُمْ وَ يُقِيمُ حَجَّهُمْ وَ جُمَعَتَهُمْ وَ يَجْبِي صَدَقَاتِهِمْ». (مجلسی، ۱۴۱۰: ۸۶ / ۱۹۶)

واجب است در حکم خدا و حکم اسلام نسبت به مسلمین اینکه هیچ عملی را انجام ندهند و دست به‌سوی چیزی و یا کاری دراز نکنند و قدم در هیچ جایی نهند، مگر آنکه قبلاً برای خود رهبری عقیف و پرهیزکار و عارف و عالم به احکام قضا و سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انتخاب نمایند. تا اموال عمومی را گردآورد و حج و جمعه مردم را به‌پا دارد و صدقات را جمع نماید. روایت به خوبی بیانگر این است که ولایت ولی فقیه، مطلق است چون از قیودی که در روایات آمده است فهمیده می‌شود: ۱. «لَا يَعْمَلُوا عَمَلًا»: هیچ عملی انجام ندهند. ۲. «وَلَا يُقَدِّمُوا يَدًا»: دست به کاری نزنند. ۳. «وَلَا رَجُلًا»: قدم در جایی نگذارند. یعنی این موارد باید با اجازه ولی فقیه باشد.

۴. ولایت در حریم خصوصی افراد

بحثی که در این قسمت باید مورد بررسی قرار گیرد این است که ولی فقیه با توجه به اینکه در رأس

حکومت اسلامی است و مقام فقهاتی که دارد آیا در حریم خصوصی نیز ولایت دارد یا خیر؟ که در جواب باید گفت: بله چون در قسمت قبل اجمالاً گفتیم که ولایت فقیه مطلق است و با توجه به اینکه ولی فقیه در رأس حکومت اسلامی قرار دارد و از قدرت بالایی برخوردار است به طریق اولی در تمام شئون افراد، ولایت و سلطه دارد. برای اثبات این ادعا، می‌توان به نمونه‌های فقهی و ادله آن اشاره کرد.

الف) تجسس در حریم خصوصی

حریم زندگی شخصی مردم محترم است و جستجو و تحقیق در زندگی آنان امری زشت و ناپسند است و طبق آیه، روایات، عقل و اجماع تجسس حرام است. قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ. (حجرات / ۱۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است و جاسوسی نکنید، و بعضی از شما غیبت بعضی نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است.

مفسرین ذیل این آیه، تجسس و تفحص در حریم اشخاص را حرام و ممنوع می‌دانند. (طبرسی، بی‌تا: ۵ / ۱۳۷؛ قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۶ / ۳۳۳؛ طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۸ / ۴۸۴) چون معتقدند اسلام می‌خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۲ / ۱۸۳) فقها نیز این آیه را بر حرمت تجسس مورد استناد قرار داده‌اند. (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۳ / ۲۹۸؛ کاظمی، بی‌تا: ۳ / ۴۱۵) چون عقوبت و کیفر آن به‌خاطر صیانت و حفظ آبرو و ناموس است، و شارع مقدس برای حفظ و صیانت از آن فرموده است: «و لا تجسسوا»؛ هرگز از حال درونی یکدیگر تجسس نکنید. (مقداد حلی، بی‌تا: ۲ / ۸۳۶) تجسس از حریم خصوصی افراد به‌شدت نهی شده است. ولی این اصل طبق قاعده «حفظ نظام اسلامی» و «مصالح و مفاصد جامعه» که به تشخیص حاکم اسلامی «ولی فقیه» هست تخصیص و استثنا می‌خورد. پس هرچند در زمینه اسرار شخصی و مسائل خانوادگی اصل بر حرمت تجسس است، هنگامی که پای مصالح اجتماعی و حفظ امنیت جامعه به میان می‌آید، از تجسس و تفتیش‌گری نیست. (منتظری نجف آبادی، ۱۴۰۹: ۲ / ۵۴۶ - ۵۵۰) علت آن این است که ولی فقیه مصلحت را در حفظ امنیت می‌داند و مصالح عمومی را بر مصالح فردی مقدم می‌دارد.

ب) دخالت در حریم خصوصی به لحاظ مالی

اگر زوج از دادن نفقه خودداری کند در این صورت زوج به پرداخت نفقه مجبور می‌شود: جمعی از فقهای شیعه، فتوا به حبس داده‌اند. (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۶ / ۲۲؛ همو، ۱۳۹۰: ۵ / ۱۲۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲ / ۳۵۳؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۳ / ۴۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۲۵ / ۱۳۸؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۳۱ / ۳۸۸) فقها گفته‌اند که اگر زوج توانایی مالی داشت و از پرداخت نفقه امتناع کرد فقیه می‌تواند او را مجبور به پرداخت نفقه کرده یا از اموالش به مقدار نفقه برداشته و یا با فروش اموالش نفقه زوجه را پرداخت کند. (شیخ طوسی، ۱۴۰۰: ۳۶۰؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۲ / ۴۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۵ / ۴۸۱؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۲۵ / ۱۳۸) اما معاصران سخن از حبس نگفته‌اند، بلکه به اجبار و امر حاکم اکتفا کرده‌اند:

اگر دارا از انفاق خودداری کند ... حاکم او را به انفاق یا طلاق ملزم می‌کند. اگر از هر دو امتناع ورزید و برای حاکم امکان نداشت از مالش بردارد، می‌تواند زن را طلاق دهد و فرقی نمی‌کند شوهر حاضر باشد یا غایب. (خوئی، ۱۴۱۳: ۲ / ۳۲۴)

در همین خصوص مرحوم امام چنین می‌فرماید:

... زن‌ها ... رجوع می‌کنند به آنجایی که فقیه هست ... و فقیه ... شوهر را وادار می‌کند به آنکه درست عمل بکند. و چنانچه نکرد، طلاق می‌دهد ... و طلاق اگرچه در دست مرد است، لکن فقیه در جایی که دید نمی‌شود به غیر از این طلاق بدهد، این ولایت فقیه هست. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۰ / ۴۰۷)

مرحوم صدر در این باره می‌فرماید:

یکی از وظایف فقیه ولایت بر شخص ممتنع است ...، مانند زوجی که نفقه به زوجه پرداخت نمی‌کند. جایز است برای ولی فقیه بلکه بر او واجب است اموال شخص ممتنع را به صورت جبری بگیرد ولو اینکه شخص ممتنع راضی نباشد، و آن دین را از مال شخص ممتنع ادا کند ... و این‌گونه تصرف کردن در اموال شخص ممتنع به وسیله ولایت است و لو اینکه این تصرف برخلاف رضایت مالک باشد. (صدر، ۱۴۱۷: ۹ / ۷۹)

و مرحوم محقق کرکی دارد که:

اصحاب ما اتفاق نظر دارند که فقیه عادل امامی جامع‌الشرايط فتوا، ... نایب ائمه می‌باشد، او حق دارد مال فردی را که از ادای حق امتناع کند، در مواردی که به آن نیاز هست به فروش برساند. (محقق کرکی، بی تا: ۱ / ۱۴۲)

دلیل این حکم نیز روایات است:

أَنَّ امْرَأَهُ اسْتَعَدَّتْ عَلَيَّ زَوْجَهَا [عَلَيَّ عَلِيٌّ] زَوْجَهَا فَأَمَرَ عَلِيٌّ بِحِسْبِهِ وَ ذَلِكَ
الزَّوْجُ لَا يُنْفِقُ عَلَيْهَا إِضْرَاراً بِهَا فَقَالَ الزَّوْجُ أَحْبَسَهَا مَعِيَ فَقَالَ عَلِيٌّ لَكَ ذَلِكَ انْطَلِقِي
مَعَهُ لَا عَلَيْكَ أَحَدًا. (اشعث کوفی، ۱۳۸۲: ۱۰۸؛ نوری، ۱۴۰۸: ۱۳ / ۴۳۲)

زنی از علی علیه السلام علیه شوهرش دادخواست داد. علی علیه السلام دستور داد وی را زندانی کنند.
این زوج، نفقه زوجه‌اش را نمی‌داد تا به وی زیان رساند. زوج به علی علیه السلام گفت: زنم را
با من حبس کن. علی علیه السلام فرمود: این حقّ توست. [او خطاب به زن گفت: همراه او
برو] «عَنْ عَلِيٍّ أَنَّ امْرَأَهُ اسْتَعَدَّتْ عَلَيَّ زَوْجَهَا أَنَّهُ لَا يُنْفِقُ عَلَيْهَا وَ كَانَ زَوْجُهَا مُعْسِراً
فَأَبَى عَلِيٌّ أَنْ يُحْسِبَهُ فَقَالَ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً». (شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۴۹۹؛
کلینی، ۱۴۰۷: ۵ / ۵۱۲؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۳ / ۲۷۹) زنی از امام علی علیه السلام داد
خواست که شوهرش نفقه او را نمی‌دهد و شوهرش ندار بود. امام علی علیه السلام او را
حبس کرد و فرمود: «به‌درستی که با هر دشواری، آسانی است».

چنانچه مشاهده می‌شود فقها بر این عقیده‌اند که اگر زوج، نفقه زوجه را ندهد ولی فقیه یا حاکم
می‌تواند او را مجبور و الزام به پرداخت کند. و امام علی علیه السلام به‌عنوان ولی مسلمین، زوج‌هایی را که
حق زوجه‌های خود را نمی‌پرداختند، مجبور به پرداخت می‌کرد. نفقه دادن یکی از حریم‌های
خصوصی و خانوادگی افراد است اما ولی فقیه می‌تواند دخالت کند و نزاع را برطرف کند. البته از جهت
دیگری می‌توان نفقه را حقوقی نیز دانست و آن موردی است که به فقیه شکایت برده شود، که از
مبحث خصوصی خارج شده و جنبه عمومی پیدا می‌کند.

ج) حریم خصوصی افراد غایب (به لحاظ مالی و غیرمالی)

فقهای امامیه بر این عقیده‌اند که اگر مردی به مدت مدیدی غایب شود و خبری از او نباشد، ولی فقیه
و حاکم مسئول حفظ امور زندگی شخص مفقود است. مثلاً مرحوم احمد نراقی در کتاب *عوائد الایام*
در بحث ولایت حاکم بر اموال شخص غایب یکی از دلایل این ولایت و تصرف را اجماع فقهای
شیعه می‌داند. (نراقی، ۱۴۱۷: ۵۵۶) سید مرتضی در کتاب *الانتصار* می‌فرماید: اموال مفقود به‌مدت
چهار سال حبس می‌شود و میان ورثه تقسیم نمی‌شود به‌خاطر اجماع مکرر در این زمینه. (سید
مرتضی، ۱۴۱۵: ۵۹۵) و مرحوم شهید سید محمد صدر می‌نویسد:

به‌درستی که فقیه ولی شخص غایب است ... اگر شخص غایب زوجه خود را ترک

کرده یا اولادش را یا قرضی به گردن اوست یا بیع و معامله‌ای انجام داده است که اموال آنها را نداده است، پس فقیه می‌تواند از اموال شخص غایب بگیرد و آن دیون و حقوق را ادا کند. (صدر، ۱۴۱۷: ۹ / ۸۳)

همان‌گونه که مرحوم امام در پاسخ به استفتای دادستان کل کشور، یوسف صائعی مرقوم فرمودند:

بسمه تعالی محضر مبارک حضرت آیت‌الله العظمی الامام خمینی ... لازم است به عرض برسانم که اموال زیادی ... مربوط به افرادی است که در خارج کشور زندگی می‌کنند ... و بر حسب رویه متخذه از طرف دادستان‌های انقلاب و به‌خاطر شرایط خاص انقلاب و اصل کلی اینکه دادستان کل، حافظ اموال غایبین و حافظ حقوق جامعه است ... آیا اجازه می‌فرمایید که در مواقع لزوم برای حفظ حقوق غایبین و حقوق بیت‌المال در حکومت اسلامی آن اموال به قیمت عادلانه روز به ارگان‌ها و نهادها فروخته شود، لکن با شرط الزام خریدار به فروش به قیمت زمان مراجعه یا مراجعه مالک در زمان معین یا خیر؟ ناگفته نماند که حل مسئله از نظر مقررات جاریه مشکل بلکه غیرممکن خواهد بود. بسمه تعالی در صورتی که حفظ مال غایب مبتنی بر این امر که مرقوم شده است باشد، یا برای او اصلح باشد، در فرض مذکور و مشروط مذکور مجازید. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۹ / ۲۱۱)

ملا احمد نراقی می‌گوید تصرف در اموال افرادی که از شهر خود غائب شده و خبری از آنها ندارند و یا اینکه بازگشت آنها غیر ممکن است، بر عهده فقیه بوده و وی می‌تواند اموال آنها را به افراد طلبکار بدهد. (نراقی، ۱۳۷۵: ۵۶۵) حاکم تا زمان فوت فرضی غایب، موظف است که نفقه زن غایب را از اموال زوج مفقود بپردازد و اگر زوج غایب، اموالی نداشته باشد، باید از بیت‌المال بدهد. و در صورت فوت فرضی غایب، و به درخواست زوجه، حاکم می‌تواند طلاق زوجه را صادر کند و همچنین اموال مفقود می‌تواند تقسیم شود.

شیخ طوسی در کتاب *الخلاف* در بحث اینکه زوجه پس از مفقود شدن زوج به امر حاکم طلاق بگیرد و پس از اتمام عده ازدواج نماید و پس از آن همسر اولش برگردد این فتوا را نقل می‌کند که در این صورت حقی برای همسر اول بر ادامه زوجیت نیست و یکی از دلایل آن را اجماع فقهاء می‌داند. (شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۵ / ۷۹ - ۷۸) زوجه مفقود پس از بیان اینکه در صورتی که پس از چهار سال از همسر وی اطلاعی به‌دست نیامده و پس از تفحص و تحقیق نیز از وی خبری نشده است، در این صورت می‌تواند به حاکم مراجعه نماید و خود را مطلقه نماید. (همان: ۴ / ۲۸۱) صاحب جواهر نیز براساس بعضی از روایات وارده فرموده‌اند که وقتی از غیبت غایب مدتی بگذرد و قرائن بر تحقق

موت وی وجود دارد. در این صورت اموال او بین ورثه تقسیم می‌شود. (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۹ / ۶۳ - ۶۴)

بنابراین فقیه و حاکم اسلامی این حق را دارد در اموال شخص غایب دخالت کند چون این دخالت و تصرف کردن در اموال غایبین به نفع آنان است. حال این نفعی که به آنها می‌رسد یا دنیوی است مثل استفتایی که از حضرت امام کرده‌اند و به جهت تلف نشدن اموالشان است؛ یا این نفع اخروی است و آن پرداخت دیون و بدهکاری‌های شخص غایب است که با دخالت ولی فقیه شخص غایب بری‌الذمه می‌شود و حقی به عهده او باقی نمی‌ماند. دلیل این احکام در روایات آمده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَقْضُودِ فَقَالَ الْمَقْضُودُ إِذَا مَضَى لَهُ أَرْبَعُ سِنِينَ بَعَثَ الْوَالِيَّ أَوْ يَكْتُبُ إِلَى التَّاحِيَةِ الَّتِي هِيَ غَائِبٌ فِيهَا فَإِنْ لَمْ يُوجَدْ لَهُ أَثَرٌ أَمَرَ الْوَالِيَّ وَوَلِيَّهُ أَنْ يُنْفِقَ عَلَيْهَا فَمَا أَتَفَقَّ عَلَيْهَا فَهِيَ أَمْرَأَتُهُ قَالَ قُلْتُ فَإِنَّهَا تَقُولُ فَإِنِّي أُرِيدُ مَا تُرِيدُ النِّسَاءُ قَالَ لَيْسَ ذَلِكَ لَهَا وَلَا كَرَامَةٌ لَهَا فَإِنْ لَمْ يُنْفِقْ عَلَيْهَا وَوَلِيُّهُ أَوْ وَكِيلُهُ أَمْرَةٌ أَنْ يُطَلِّقَهَا فَكَانَ ذَلِكَ عَلَيْهَا طَلًا قًا وَاجِبًا. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۱ / ۲۴۶)

علی ابن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمید از حماد بن حلی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده که شخصی از امام در مورد شخصی که مفقود شده بود سؤال نمود. امام فرمودند: شخص مفقود زمانی که چهار سال از رفتن وی بگذرد در این صورت حاکم آن شهر شخص را به آن شهر که غایب به آنجا رفته می‌نویسد اگر غایب در آن شهر یافت نشد در این صورت حاکم، ولی غایب را امر می‌کند که نفقه زوجه شخص مفقود را پرداخت نماید. در این صورت تا زمانی که نفقه زوجه پرداخت می‌شود، این زن، زوجه شخص مفقود هست. در اینجا از امام سؤال کرد اگر این زوجه بگوید که خواسته من مثل خواسته دیگر زنان است [که برای خویش همسری می‌خواهم] امام فرمودند: این خواسته زوجه مشروعیت ندارد و هیچ کرامت و فضیلتی نیز درخواستی وی نیست ولی اگر ولی غایب یا وکیل وی، نفقه زوجه را پرداخت ننماید، در این صورت حاکم به ولی یا وکیل غایب امر می‌کند به اینکه زوجه را طلاق دهند پس در این صورت طلاق زوجه واجب است.

«إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَقْضُودُ يُتَرَبَّصُ بِمَالِهِ أَرْبَعِ سِنِينَ ثُمَّ يُقْسَمُ».

(کلینی، ۱۴۰۷: ۷ / ۱۵۴) روایت یونس بن عبدالرحمان از اسحاق بن عمار: امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ در مورد مفقود فرمودند: چهار سال صبر کنید و بعد مال وی را تقسیم نمایید. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَضَى فِي الْمَقْضُودِ لَأَنَّ تَزْوِجَ امْرَأَتِهِ حَتَّى يَبْلُغَهَا مَوْتَهُ أَوْ طَلَاقَهُ أَوْ لِحَاقَهُ بِالشَّرْكِ». (اشعث کوفی، ۱۳۹۰: ۱۰۹) در این روایت آمده است که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در خصوص مردی که مفقود شده بود

این گونه قضاوت نمود که او همسرش را طلاق داده باشد و یا اینکه همسرش مشرک شده باشد. از این روایات به طور کلی احکام مالی و غیرمالی زن مفقودالثر استنباط می شود. مدت غیبت چهار سال، نفقه زوجه از اموال غایب پرداخت می شود و زن می تواند درخواست طلاق بدهد و در این مدت، اموال غایب در دست حاکم حفظ و نگهداری می شود. با توجه به مسائلی که گفته شد ثابت می شود که فقیه و حاکم اسلامی این حق را دارد در اموال شخص غایب دخالت کند چون این دخالت و تصرف کردن در اموال غایبین به نفع آنان است. از طرف دیگر تصرف در اموال دیگران تجاوز به حریم آنها است و همچنین طلاق دادن یک زن بدون اینکه شوهرش، این کار را کرده باشد، نقض حریم خصوصی است. ولی از آنجاکه ولایت ولی فقیه عام است می تواند براساس مصالح، نفوذ کند حکمی برخلاف مصالح شخصی افراد بدهد.

د) تقدم مصلحت جامعه بر امور خصوصی افراد

یکی دیگر از کارهایی که ولی فقیه در جامعه انجام می دهد و ولایت بر آن دارد، این است که در صورت تعارض و تراحم مصالح جامعه با مصالح فردی، حکم به اولویت و مقدم بودن مصالح جامعه می دهد. از این رو آمده است:

در برابر حکومت اسلامی و حکم حکومتی، واجبات و محرمات دیگر، هنگام تراحم کنار گذاشته می شوند. در واقع باب تراحم مبتنی بر اصل تبعیت احکام الهی از مصالح و مفاسد واقعی موجود در زندگی بشر است که حدود درجه آن مصالح را یا خود اسلام بیان کرده است یا عقل به طور قطع آن را درک می کند که در مسائل اجتماعی بیشتر، این گونه است. پس باب تراحم، باب تصادم مصالح و مفاسد است و باید سنجشی از مصلحتها و مفسدهها به عمل آید و آنکه دارای مصلحت بیشتر و یا مفسده کمتری باشد، مقدم دانسته شود. (جمعی از محققین، ۱۳۹۰: ۴۹ / ۱۷۸)

آیت الله شهید بهشتی که از پیش گامان طرح و بررسی مسائل حکومت اسلامی است در بیش از سه دهه قبل اختیارات حاکم اسلامی را چنین تبیین می کند:

در اسلام، اصل اولی این است که هرکس بر جان و مال و عرض و حقوق خود مسلط است و هیچ کس نمی تواند نسبت به آن تجاوز کند ولی انجام وظایفی که بر عهده حکومت اسلامی است، در مواردی مستلزم به خطر انداختن جان یا عرض یا مال یا حق یک فرد یا عده ای از افراد است ... در این موارد اگر بخواهیم تسلط

شخصی افراد بر خود و آنچه متعلق به آنهاست کاملاً حفظ شده و هیچ‌گونه خللی به آن وارد بیاید مصلحت امت که حکومت مأمور به حفظ آن است به خطر می‌افتد، و چون مصلحت جامعه و امت مقدم بر مصلحت فرد است ناچار باید به حکومت اختیاراتی داده شود که بتواند در این موارد ضروری، هر نوع دخالتی را در راه تأمین مصالح دین و امت و عدالت عمومی و حفظ حقوق الهی و اجتماعی فردی، که لازم است بکند و این همان «ولایت عامه» است. (خسروشاهی، ۱۳۷۱: ۴۴۵)

علامه شیخ جعفر کاشف الغطا در زمان جنگ‌های ایران و روس، برای پادشاه وقت فتحعلی شاه این اجازه را صادر نمود:

إذن می‌دهم ... مجاز است از اموال مردم سرحدات و مرزنشینان بگیرد تا از جان و ناموس آنها دفاع کند و اگر باز هم هزینه جنگ تأمین نشد، مجاز است از اموال دیگران نیز بگیرد و بر هر مسلمانی اطاعت از امر سلطان لازم است. (کاشف‌الغطا، بی‌تا: ۳۹۴)

مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران در مورخ ۱۳۶۶/۱۲/۷ می‌فرماید:

آنجایی که ولی فقیه دستور می‌هد که مسلمان‌ها لازم است که اموال خودشان را یا فلان مقدار مال خودشان را برای یک مقصود مهمی بدهند ... اما آن مصلحتی که ایجاب کرده است که مال همین مردمی که بر مالشان مسلط هستند از آنها گرفته بشود و صرف یک امری بشود، آن مصلحت چیست؟ مثلاً دفاع از اسلام ... این مصلحت که خود هم یک مصلحت شرعی و حکم فقهی است اهمیتش بیشتر از «ان الناس مسلطون علی اموالهم» است. (بیانات رهبری خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۶۶/۱۲/۷)

۵. مبنای فقهی رجحان مصالح عمومی بر حقوق خصوصی

الف) اصل اولیه در احکام

اولین دلیلی که می‌توان به آن اشاره کرد، این است که احکام تابع مصالح عمومی هستند؛ علما خیلی به این مسئله تأکید کرده‌اند: فقهای امامیه در جای‌جای کتب فقهی خود به نقش مصلحت در احکام اشاراتی کرده‌اند. برخی از فقهای امامیه ادعای اجماع کرده‌اند که تبعیت احکام از مصالح و مفاسد است. (سید مرتضی، ۱۳۹۰: ۲۶۴؛ خویی، ۱۴۱۵: ۱ / ۳۴۴) برخلاف اشاعره که این تبعیت را نفی کرده و صدور حکم را بدون ملاک و به گونه گزاف نیز جایز می‌دانند. (خمینی، بی‌تا: ۲ / ۲۱۱)

شیخ طوسی هم بر مصلحت‌تاییداتی دارد و از موارد و وظایف ولی می‌داند که براساس مصلحت احکام را تشریح نماید. (شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۵ / ۵۳۵) و در جای دیگر آورده است: «کالحاکم إن رأی

من المصلحه». (همان، ۱۳۸۷: ۴ / ۱۳۸) ابن براج نیز به مصلحت اشاراتی دارد و در باب تعزیر و حدود آورده است که اگر مجرم اقرار به جرم کند و سپس توبه کند، حاکم می‌تواند براساس مصلحت رأی بدهد. (ابن براج، ۱۴۰۶: ۲ / ۵۲۱) ابن‌ادریس هم عمل به مصلح را از وظایف حاکم می‌داند. (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰: ۳ / ۵۳۶) برخی از مفسرین فرموده‌اند: «احکام تابع مصالح عمومی است و حکم دیگر مثل آن یا بهتر از آن جایگزین گردد». (نصرت بیگم، بی‌تا: ۲ / ۳۰) برخی آورده‌اند: آنچه به نام خدا و برای خدا انجام می‌گیرد باید در جهت تأمین مصالح و منافع عامه مردم و به‌ویژه مسلمین باشد. (دهقان، ۱۳۹۱: ۲۰۹) برخی فرموده‌اند:

اعمال دیگری هستند که شرعاً نهی مشخصی درباره آنها وارد نشده است؛ ولی ممکن است ارتکاب آنها از سوی مردم، مفاسد و پیامدهای سوئی در جامعه داشته باشد که حکومت ناچار است به منظور حفظ نظم اجتماعی و حقوق عامه و مصالح عمومی، از ارتکاب آنها جلوگیری کند. این دسته از اعمال گرچه از نظر شرعی هیچ نهی و ممنوعیت صریحی ندارند، ولی نظام اسلامی به منظور صیانت اجتماع می‌تواند آنها را ممنوع کرده، برای مرتکبین مجازات معین نماید. (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۴ / ۲۴۶)

برخی از محققین فرموده‌اند:

مصلح و مفاسد که ملاک و مناط احکام شرعیه می‌باشند همه‌جا ملازم منافع و مضار شخص مکلف نیستند، چه برخی از محرّمات (نظر به اجنبیه) مثلاً ضرر دنیوی به شخص عاصی ندارد، ولی به جهت مصالح عمومی و مفاسد نوعی ممنوع و حرام شده است، بلی گاهی به ملاحظه منافع و مضار دنیوی بعضی امور واجب یا حرام می‌شوند، یعنی منفعت و مضرت دنیوی و شخصی ملاک و مناط حکم شرعی و عقلی واقع می‌شود، چه عقل حکم می‌کند به حسن افعال مصلحت‌آمیز و قبح اعمال مفسده‌انگیز. (زاهدی، ۱۳۶۲: ۲ / ۲۲۲)

با توجه به این نظرات می‌توان سه نتیجه گرفت: ۱. احکام تابع مصالح است، یعنی هر حکمی که تشریح می‌شود مصلحتی برای مردم در آن وجود دارد. ۲. رعایت مصلح بر عهده حاکم و ولی فقیه است. امروزه مجالسی که تحت نظر ولی فقیه هستند این امر را عهده‌دار هستند. ۳. قوانین را می‌توان براساس مصلحت تشریح و اجرا و اعمال کرد. پس اگر ما این اصل را بپذیریم، می‌توان بگوییم که وقتی احکام براساس مصالح عمومی وضع شده در تراحم با احکام فردی و خصوصی در اولویت است و مقدم بر مصالح خصوصی می‌شود، تشخیص و اجرای این اصل بر عهده ولی فقیه است.

در مسئله رجحان مصالح عمومی با مصالح شخصی، نمونه قرآنی داریم:

يُوسُفُ أَيُّهَا الصَّادِقُ ... قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا
مِمَّا تَأْكُلُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ. (يوسف / ۴۶، ۴۷ و ۴۸)

(او به زندان آمد، و چنین گفت: یوسف، ای مرد بسیار راست‌گوا ... گفت: «هفت سال با جدیت زراعت می‌کنید؛ و آنچه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، در خوشه‌های خود باقی بگذارید (و ذخیره نمایید). پس از آن، هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید، که آنچه را برای آن سال‌ها ذخیره کرده‌اید، می‌خورند؛ جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد.

وجه استدلال به این آیه این‌طور است:

مجاز بودن حکومت‌ها در محدود کردن آزادی مردم، نسبت به اموال و املاک خود و سوق دادن آن به سمت مصالح عمومی، در شرایط بحرانی به عبارت دیگر مجاز بودن حکومت‌ها، در محدود کردن آزادی مردم برای تصرف اموال و املاک خود و سوق دادن آن به سمت مصالح عمومی، در شرایط بحرانی. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۶: ۱۱ / ۳۴۵ و ۱۲ / ۸۸)

شرایط بحرانی در این نظریه را می‌توان به باب تراحم مقایسه کرد. برخی دیگر فرموده‌اند:

برای نجات جامعه بایستی از مشکلات شخصی چشم پوشید. (یوسف سخنی از زندانی بودن خود که مسئله شخصی است، چیزی نگفت، بلکه به فکر حل مشکل مردم بود) قال تَزْرَعُونَ ... (قرآنی، ۱۳۸۸: ۴ / ۲۱۶)

با توجه با آیه و نظرات محققین می‌توان گفت: حضرت یوسف علیه السلام تعبیر خواب خود را با منافع شخصی خود منوط نکرد. یعنی آن حضرت بین منافع کشور با منافع شخصی خود یعنی زندانی بودن گناه و تهمت ناپاکی تراحم داشت. و چون منافع کشور مهم‌تر بود ایشان مصالح کشور را در درجه اول در اولویت قرار دادند و اگر آن حضرت مصالح شخصی را اولویت قرار می‌داد قطعاً مصالح عمومی یعنی امنیت جامعه مصر در خطر قحطی قرار می‌گرفت.

ب) نمونه‌های تقدم مصالح عمومی

برای اثبات اینکه ولی فقیه با توجه به اینکه مقام فقاقت دارد، در حریم خصوصی نیز ولایت دارد، می‌توان به روایات استناد کرد. لذا ما دو مورد از این روایات را ذکر می‌نماییم:

اول. ماجرای سمیره بن جندب

سمیره بن جندب درختی در خانه همسایه داشت و بدون آگاهی همسایه همیشه به آنجا می‌رفت و به درخت سر می‌زد و این کار باعث مزاحمت برای همسایه‌اش می‌شد. صاحب‌خانه تذکراتی به سمیره بن جندب می‌داد اما سمیره بن جندب اعتنایی نمی‌کرد تا او به پیامبر ﷺ شکایت کرد. ایشان وعده‌هایی به سمیره داد، اما او قبول نکرد، بنابراین پیامبر ﷺ دستور قطع درخت را داد و فرمود: (محقق داماد، ۱۴۰۶: ۱ / ۱۳۴): «لَا ضَرَرَ وَ لَا قَرَارَ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۵ / ۲۹۴؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۵ / ۴۲۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۹ / ۳۹۵)

درواقع روایت پیش گفته می‌گوید هیچ‌کس نمی‌تواند از حق خود، به دیگران ضرر رساند و این قضیه اگر در موردی پیش آید حاکم باید اختلاف نظر را حل کند و اگر کسی ضرری برساند باید مجازات شود. فقها از این روایت، احکام فقهی زیادی استنباط کرده‌اند. (شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۳ / ۸۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۴: ۱۶ / ۴۶؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۰: ۱۵ / ۱۴۵) چنان‌که از روایت مشاهده می‌شود نبی اکرم ﷺ با توجه به ولایتی که داشته است، میان نزاع آن دو مسلمان وارد شده و برای برطرف کردن نزاع، به حریم خصوصی افراد وارد شده است.

دوم. مالیات بر اسبان

یکی از دلایلی که بر مصلحت‌گرایی قوانین توسط ولی فقیه می‌توان اشاره نماییم، روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علی ﷺ است که بر اسب به‌خاطر مصالح جامعه، زکات واجب کرده است. «وَضَعَ أمير المؤمنين ص علي الخليل العتاق الرأعيه في كل فرس في كل عام دينارين و جعل علي البراذين ديناراً». (کلینی، ۱۴۰۷: ۳ / ۵۳۰؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۲؛ همو، ۱۴۰۷: ۴ / ۶۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۹ / ۷۷)

امام علی ﷺ بر اسب‌های سواری در هر سال دو دینار و بر اسب‌های باری یک دینار در طول سال زکات وضع کرده است. این روایت با توقیفات امامیه سازگاری ندارد، چراکه می‌دانیم فقهای امامیه بر این عقیده‌اند که زکات بر نه چیز تعلق می‌گیرد. (شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۲ / ۵۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۲: ۸ / ۳۷؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۵ / ۶۷) بر اسب زکاتی تعلق نمی‌گیرد.

جواب ابهام بیان شده و اشکال این است که بگوییم درست است که بر اسب زکاتی تعلق نمی‌گیرد ولی امام علی ﷺ به‌خاطر مصلحت جامعه، بر اسب زکات قرار داده است. یعنی مصلحت جامعه مسلمین این بوده است که بر اسب نیز زکات تعلق بگیرد و ایشان از باب ولی مسلمین این

مصلحت را تشخیص داده است. و امروزه فقها حکم بر استحباب آن داده‌اند. (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۲۴۶؛ طبرسی، ۱۴۱۰: ۱ / ۲۷۸؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳: ۴ / ۱۴۴؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۵ / ۱۰۴) بنابراین از این روایت فهمیده می‌شود که ولی فقیه می‌تواند براساس مصلحت، احکام و قوانین، وضع کند. روایت دیگری که در مشروعیت مصلحت‌گرایی قوانین می‌توان به آن اشاره کرد، روایتی است که از امام رضا علیه السلام نقل شده است. حضرت در مورد علل نسخ برخی احکام، در آخر روایت می‌فرماید: «لَا تَأْتِيكَ إِلَّا وَ لَا تُبَدَّلُ إِلَّا وَ غَرَضُنَا فِي ذَلِكَ مَصَالِحُكُمْ». (مجلسی، ۱۴۱۰: ۴ / ۱۰۴) زیرا برای ما نسخ و تبدیلی نیست مگر اینکه غرض ما در آن، مصالح برای شما باشد. این روایت به‌صراحت می‌گوید که احکام براساس مصالح مردم است به‌عبارت دیگر برداشتی که از این روایت می‌نماییم این است که اگر قوانین براساس مصالح مردم وضع شوند، مشروعیت دارند.

نتیجه

مفهوم شناخته‌شده حکومت در نزد عموم، چیزی جز اداره جامعه در شعاع مصالح نیست. در تحلیل این مفهوم و شناخت جایگاه آن باید توجه داشت که مسائل هر اجتماع دو گونه است:

۱. مسائلی که به افراد و آحاد جامعه مربوط است.
۲. مسائلی که به اجتماع مربوط است. مصلحت جامعه در بخش دوم قرار دارد و به ولی جامعه مربوط است و چون تصمیمات حاکم اسلامی ولی فقیه، بدون ارتباط و بریده از آحاد نیست. در نتیجه آنجا که ولایت در جهت مصلحت جامعه اقدام می‌کند، رضایت و پسند تک‌تک افراد ملغی است. در پایان می‌توان چنین گفت: حریم خصوصی شهروندان و افراد در دولت اسلامی مصون است نه شهروندان و افراد و نه حاکم اسلامی ولی فقیه حق ورود به آن را ندارند، تنها دو مورد را می‌توان به‌عنوان استثنا برای ولی فقیه برشمرد: الف) تزاحم حریم خصوصی با حقوق دیگران. ب) تزاحم حریم خصوصی با مصالح عمومی.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر والتوزیع.
۳. ابن ابی‌جمهور، محمد، ۱۴۰۵ ق، *عوالی اللالی العزیزیه*، قم، دارسیدالشهداء للنشر.
۴. ابن اثیر، مبارک، ۱۴۱۸ ق، *النهایه فی غریب الحدیث و الأثر*، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

۵. ابن‌ادریس حلّی، محمد، ۱۴۱۰ ق، *السرائر*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۶. ابن‌براج، عبدالعزیز، ۱۴۰۶ ق، *المهذب*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۷. ابن‌شہید ثانی، حسن بن زین‌الدین، ۱۴۲۰ ق، *معالم‌الدین و ملاذ‌المجتهدین*، قم، بی‌جا.
۸. ابوالحسین، احمد بن فارس، ۱۴۰۴ ق، *معجم مقائیس اللغه*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۹. ابوجیب، سعدی، ۱۴۰۸ ق، *القاموس الفقہی لغہ و اصطلاحات*، دمشق، دارالفکر.
۱۰. اشعث کوفی، محمد، ۱۳۸۲ و ۱۳۹۰، *الجغریات - الأشعثیات*، تهران، مکتبه نبوی الحدیثه.
۱۱. بحر العلوم، محمد، ۱۴۰۳ ق، *بلغہ الفقہیہ*، تهران، منشورات مکتبه الصادق.
۱۲. بحرانی یوسف، ۱۴۰۵ ق، *الحدائق الناضرہ*، قم، حوزه علمیه قم.
۱۳. جمعی از محققین، ۱۳۹۰ ق، *فقہ اهل‌البيت*، قم، مؤسسه دائره المعارف فقہ اسلامی بر مذهب اهل‌بيت.
۱۴. جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۱۰ ق، *الصحاح*، بیروت، دارالعلم للملایین.
۱۵. حائری، سیدعلی بن محمد طباطبایی، ۱۴۱۸ ق، *ریاض المسائل*، قم، مؤسسه آل‌البيت.
۱۶. حرعاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، *وسائل الشیعہ*، قم، مؤسسه آل‌البيت.
۱۷. حلّی، مقداد بن عبدالله سیوری، بی‌تا، *کنز‌العرفان فی فقہ القرآن*، قم، عبدالرحیم عقیقی بخشایشی.
۱۸. خاکی، مینو، ۱۳۹۷، «حریم خصوصی از منظر فقہ»، *فصلنامه مطالعات علوم اجتماعی*، دوره ۴، ش ۲، ص ۸۲ - ۶۸.
۱۹. خسروشاهی، سیدهادی، ۱۳۷۱، *شہید بهستی و مسئلہ حکومت اسلامی مجلہ تاریخ و فرهنگ معاصر*، دوره ۶، ش ۳ و ۴، تهران، بی‌جا.
۲۰. خلخالی، سید محمد مهدی موسوی، ۱۴۲۲، *حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیہ*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۱. خمینی، سیدروح‌الله موسوی، ۱۳۷۸، *صحیفہ نور*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۲. خمینی، سیدروح‌الله موسوی، ۱۴۲۱، *کتاب‌البيع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۳. خمینی، سیدروح‌الله موسوی، حسین، بی‌تا، *تنقیح الاصول*، نویسنده: تقوی اشتهاردی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

۲۴. خمینی، سیدمصطفی، بی‌تا، *ولایه الفقیه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۵. خویی، ابوالقاسم، ۱۴۱۳ ق، *منهاج الصالحین*، قم، مرکز تحقیقات نشر مدینه العلم.
۲۶. خویی، ابوالقاسم، ۱۴۱۵ ق، *مصباح الفقاهه*، قم، کتاب فروشی مفید.
۲۷. دانش پور، افتخار، ۱۳۹۵، «بررسی حدود مصلحت در حریم خصوصی در تعارض با مصالح اجتماعی با رویکردی بر مبانی فقه اسلامی»، *دوفصلنامه فقه مقارن*، سال ۴، ش ۸، ص ۴۵ - ۱۵.
۲۸. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳، *نعت‌نامه*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۹. دهقان، اکبر، ۱۳۹۱، *با قرآن در مکه و مدینه*، تهران، مشعر.
۳۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دارالعلم.
۳۱. رکن آبادی، مرتضی، ۱۳۹۶، *صیانت از حریم عمومی*، خبرگزاری صداوسیما.
۳۲. زاهدی، جعفر، ۱۳۶۲، *خودآموز کفایه*، مشهد، بی‌جا.
۳۳. زبیدی، سیدمحمد مرتضی حسینی، ۱۴۱۴ ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر.
۳۴. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۱۷ ق، *الفائق فی غریب الحدیث*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۳۵. سیدمرتضی، ۱۴۱۵ و ۱۳۹۰، *الاتصار*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۶. شاهرودی، محمدابراهیم جناتی، بی‌تا، *منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی*، بی‌جا، بی‌نا.
۳۷. شهباز قهفرخی، سجاد، ۱۳۹۴، «حریم خصوصی معنوی افراد در فقه امامیه و حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *اندیشه‌های حقوق عمومی*، سال ۴، ش ۲، ص ۱۱۰ - ۹۳.
۳۸. شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۱۴ ق، *القواعد و الفوائد*، قم، کتاب فروشی مفید.
۳۹. شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۱۹ ق، *ذکری الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۴۰. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، ۱۴۱۰ ق، *الروضه البهیة*، قم، کتابفروشی داوری.
۴۱. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، ۱۴۱۶ ق، *تمهید القواعد الأصولیه و العرییه*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۲. شیخ انصاری، مرتضی، ۱۴۱۰ ق، *کتاب المکاسب*، قم، مؤسسه مطبوعاتی دار.
۴۳. شیخ صدوق، محمد، ۱۴۰۶ ق، *نواب الأعمال و عقاب الأعمال*، قم، دارالشریف الرضی للنشر.
۴۴. شیخ صدوق، محمد، ۱۴۱۳ ق، *من لایحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۴۵. شیخ طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۸۷، *المیسوط*، تهران، المکتبه المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه.

- ۱۹۲ □ فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، س ۱۶، زمستان ۱۳۹۸، ش ۵۹
۴۶. شیخ طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۹۰، *الاستبصار*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۴۷. شیخ طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۰ ق، *النهایه*، بیروت، دارالکتب العربی.
۴۸. شیخ طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ ق، *الخلاف*، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ ق، *تهذیب الأحکام*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۵۰. شیخ مفید، محمد، ۱۴۱۳ ق، *المقننه*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۵۱. صاحب بن عباد، کافی الکفاه، اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴ ق، *المحیط فی الله*، بیروت، عالم الکتاب.
۵۲. صدر، سیدمحمد، ۱۴۱۷ ق، *ماوراء الفقه*، بیروت، دارالاضواء.
۵۳. طالبی طادی، بهنام، ۱۳۹۶، بازخوانی مفهوم حریم خصوصی از منظر فقه امامیه، *دوفصلنامه پژوهشنامه فقه و نظام سازی عدالت*، سال ۱، ش ۲، ص ۹۷ - ۷۹.
۵۴. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۵، *تفسیر المیزان*، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۵۵. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۰ ق، *المؤتلف*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه.
۵۶. طبرسی، فضل بن حسن، بی تا، *تفسیر مجمع البیان*، تهران، فراهانی.
۵۷. عاملی، محمد، ۱۴۱۱ ق، *مدارک الأحکام*، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۵۸. علامه حلی، یوسف بن مطهر، ۱۴۱۲ ق، *منتهی المطلب*، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیه.
۵۹. علامه حلی، یوسف بن مطهر، ۱۴۱۴ ق، *تذکره الفقهاء*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۶۰. علامه حلی، یوسف بن مطهر، ۱۴۲۰ ق، *تحریر الاحکام*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۶۱. عمید، حسن، بی تا، *فرهنگ عمید*، بی جا، بی نا.
۶۲. عمید زنجانی، عباس علی، ۱۴۲۱ ق، *فقه سیاسی*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۶۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ ق، *کتاب العین*، قم، نشر هجرت.
۶۴. فیومی، احمد بن محمد مقرئ، بی تا، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*، قم، منشورات دار الرضی.
۶۵. قرائتی، محسن، ۱۳۸۸، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۶۶. قرشی، سیدعلی اکبر، ۱۴۱۲ ق، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۶۷. قرطبی، محمد، ۱۳۶۴، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، چاپ افست.
۶۸. کاتوزیان، ناصر، ۱۳۹۱، *حقوق مدنی خانواده*، تهران، کتابخانه گنج دانش.

۶۹. کاشف الغطاء، سید جعفر، بی تا، *کشف الغطاء*، اصفهان، انتشارات مهدوی.
۷۰. کاظمی، فاضل جواد، بی تا، *مسالك الأفهام*، بی جا.
۷۱. کلینی، محمد، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۷۲. لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۸۸، *ترمینولوژی حقوق*، تهران، کتابخانه گنج دانش.
۷۳. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، *مرآة العقول*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۷۴. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۱۰ ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه بالطبع و النشر.
۷۵. محقق داماد، سیدمصطفی، ۱۴۰۶ ق، *قواعد فقه*، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
۷۶. محقق حلی، ۱۴۰۸ ق، *شرایع الاسلام*، قم، مؤسسه اسماعیلان.
۷۷. محقق کرکی، علی، ۱۴۱۴ ق، *جامع المقاصد*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۷۸. محقق کرکی، علی، بی تا، *الرسائل والمسائل*، نسخه خطی شماره ۶۵۸۴، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۷۹. عبدالرحمان، محمود، ۱۴۱۳ ق، *معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیه*، قم، حوزه علمیه قم.
۸۰. مشکینی، میرزاعلی، ۱۴۰۷ ق، *مصطلحات الفقه*، بی جا، بی نا.
۸۱. مقدسی اردبیلی، احمد بن محمد، ۱۴۰۳ ق، *مجمع الفوائد و البرهان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۸۲. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۸۳. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۵ ق، *أنوار الفقاهه*، قم، انتشارات مدرسه الامام علی علیه السلام.
۸۴. منتظری نجف آبادی، حسین علی، ۱۴۰۹ ق، *دراسات فی ولایه الفقیه*، قم، نشر تفکر.
۸۵. منتظری نجف آبادی، حسین علی، ۱۴۰۹ ق، *مبانی فقهی حکومت اسلامی*، قم، مؤسسه کیهان.
۸۶. منتظری نجف آبادی، حسین علی، ۱۴۱۷ ق، *نظام الحکم فی الإسلام*، قم، نشر سراپی.
۸۷. نجفی، محمدحسن، ۱۴۰۴ ق، *جواهر الکلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۸۸. نراقی، ملا احمد، ۱۳۷۵، *عوائد الایام*، بی جا، مکتب الاعام الاسلام.
۸۹. نراقی، ملا احمد، ۱۴۱۵ ق، *مستند الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۹۰. نراقی، محمد مهدی، ۱۳۸۸، *انیس المجتهدین فی علم الأصولیه*، قم، بوستان کتاب.
۹۱. نصرت بیگم، امین، بی تا، *تفسیر مخزن العرفان*، بی جا، بی نا.
۹۲. نوری، میرزا حسین، ۱۴۰۸ ق، *مستدرک الوسائل*، بیروت، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۹۳. هاشمی رفسنجانی، اکبر، ۱۳۸۶، *تفسیر راهنما*، قم، بوستان کتاب قم.

